Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 4: Issue 131, Winter 2023, p.135-156

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 09-08-2020 Revise Date: 28-07-2021 Accept Date: 05-09-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62633.0 Article type: Original

The principles of jurisprudence, *Vazgeraee*(concerning coining a new word) and its philosophical challenges

Dr. Seyed Mohsen Kazemi

Assistant professor of Jamiat Al-Mustafa

Email: kazemi@gorgan.miu.ac.ir

Abstract

Vazgeraee is a theory of meaning that was formed in the context of jurisprudence principles and comments on the process of encoding meaning for words, the nature of meaning, the existential structure of meaning, the relationship between words and meaning, and the process of decoding. In *Vazgeraee*, with an atomic view of meaning, the content of sentences is determined according to the meaning of constituent words and how they are arranged in the sentence. Each word indicates one or more fixed and determined meanings, that is, mental images, and this indication is also a valid process that takes place through indexing .

In this article, after explaining the history of the formation of this theory, with a descriptive and analytical method, while explaining the mentioned components, the problems related to them are explained. According to the researches, this theory faces criticisms such as commitment to linguistic idealism, humanism of the word-coining process, reduction of meaning to the conceptual field, representationalism and wordism. Also, this theory defends a kind of text-oriented approach in the field of interpretation, which is not compatible with the mission of discovering the divine meaning. By examining and criticizing this theory, the author defends contextualism.

Keywords: *vazgeraee*, representationalism, meaning, contextualism, Qur'anic interpretation.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۴ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۱ - زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۶ - ۱۳۵

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۹ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۰۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۴

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.62633.0

نوع مقاله :پژوهشی

اصول فقه، وضع‌گرایی و چالش‌های فلسفی آن

دکتر سید محسن کاظمی

استادیار جامعة المصطفی العالمیة

Email: kazemi@gorgan.miu.ac.ir

چکیده

وضع‌گرایی نظریه‌ای معنایی است که در بستر اصول فقه شکل گرفته است و دربارهٔ فرایند کدگذاری معنا برای لفظ، ماهیت معنا، ساختار وجودی معنا، ارتباط لفظ با معنا و نیز فرایند کدگشایی به اظهارنظر می‌پردازد. در وضع‌گرایی با نگاهی اتمی به معنا، مفاد جملات برحسب معنای واژگانِ تشکیل‌دهنده و نحوهٔ چیدمان آن‌ها در جمله تعیین می‌شود. هر واژه بر یک یا چند معنای ثابت و متعین؛ یعنی همان صُوَر ذهنی دلالت می‌کند و این دلالت نیز فرایندی اعتباری است که از مجرای نمایه‌گری صورت می‌پذیرد. در این نوشتار پس از تبیین تاریخچهٔ شکل‌گیری این نظریه، با روشی توصیفی‌تحلیلی، ضمن تبیین مؤلفه‌های مذکور، اشکالات وارد بر آن‌ها تبیین می‌شود. برایند بررسی‌ها نشان می‌دهد که این نظریه با نقدهایی همچون التزام به ایدئالیسم زبان‌شناختی، بشری‌دانستن فرایند وضع، فروکاست معنا به ساحت مفهومی، بازنمودگرایی و واژه‌گرایی روبه‌روست. این نظریه نیز از نوعی رویکرد متن‌محور در حوزهٔ تفسیر دفاع می‌کند که با رسالت کشف مراد الهی هم‌ساز نیست. نویسنده با بررسی و نقد این نظریه، از بافت‌گرایی دفاع می‌کند.

واژگان کلیدی: وضع‌گرایی، بازنمودگرایی، معنا، بافت‌گرایی، تفسیر قرآن.

مقدمه

زبان جالب‌ترین ابتکار بشریت است (Harley, 5) و معنا روشن‌ترین ویژگی آن. این جالب‌ترین و آن روشن‌ترین، گاه چنان بدیهی می‌نمایاند که هرگونه بحث دربارهٔ آن بیهوده می‌شود. اما همین به‌ظاهر بدیهی در صورت مواجهه با پرسش‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، بسیار بغرنج می‌شود و انبوهی از پاسخ‌ها را در پی می‌آورد. این پاسخ‌ها، گاه متأثر از مبانی متضاد دربارهٔ عینیت معنایی، ساختارمندی زبان و... و گاه نیز صرفاً به‌دلیل چرخش‌های جهت‌یافتهٔ علوم شکل می‌گیرد.[1]

مسئلهٔ زبان و معنا در اندیشهٔ اصولی‌ها از یک سو با مبنای عینیت‌گرایی گره خورده است و یک اصولی دغدغهٔ قرارگرفتن در مسیر کشف واقعیت حکم شرعی را دارد و از سویی دیگر، اصولی‌ها وظیفهٔ خود را دریافت حجت بر فهم از احکام شرعی می‌دانند. ایشان پاسخ معمای زبان و معنا را در التزام به نظریهٔ وضع می‌یابند؛ چه آنکه به باور ایشان این نظریه، واقعیت ارتباط لفظ با معنا و فرایند کدگذاری و کدگشایی را به تصویر می‌کشد. مطابق این نظریه، عینیت از طریق التزام به وجود معنای موضوع‌له ثابت و ارتباطی تعریف‌شده میان مستعمل‌فیه با موضوع‌له حاصل می‌شود. اصولی‌ها علی‌رغم اختلاف‌نظرهایی که در تبیین ارتباط مقام وضع با مقام استعمال دارند، از مجرای التزام به هستهٔ معنایی ثابت به تبیین نظریهٔ خود می‌پردازند و به این منظور سلسله‌ای از مقولات را بیان داشته‌اند که مؤلفه‌های نظریهٔ وضع به شمار می‌روند و عبارت‌اند از: «نظام ثُلاثی: دال، مدلول و دلالت (مجاهد، ۵)، اعتباری‌بودن دلالت (همان، ۲)، انحلال معنای ترکیبی به معانی واژگانی،[2] تبعیت دلالت واژگانی از وضع (ابوالمجد، ٦١)، تقدم مقام وضع بر استعمال[3] و تبعیت مستعمل‌فیه از موضوع‌له» (اصفهانی، بحوث، ١٠٦/١).

به‌باور اصولیان، برای رسیدن به‌معنای جمله آگاهی از معنای موضوع‌له الفاظ لازم است و شناخت گونه‌های استعمال مادامی که به شناسایی معنای حقیقی (موضوع‌له) نینجامد، بی‌فایده است (اصفهانی، الفصول، ٤١). به این ترتیب، نظریهٔ وضع در قالب نظریه‌ای معنایی و برای تضمین عینیت فهم در علم اصول مطرح می‌شود و حجیت آن نیز مستفاد از واقع‌نمایی آن است. این نظریه زیربنای تفکر اصولی را

---

۱. نمونهٔ اختلافات مبنایی را می‌توان در میان مکاتب زبان‌شناسی یافت؛ برای مثال، صورت‌گرایی (formalism) زبان را در سطح توانش مطرح می‌سازد و آن را فراتر از دیگر اعمال شناختی انسان می‌داند (Golumbia,46) و در مقابل نقش‌گرایی (functionalism) با این ایده مخالف است. خروجی این نظریه در التزام یا عدم‌التزام به بافت به‌عنوان علت فیاض معنا ظاهر می‌شود، چنان‌که نقش‌گرایان معتقدند آنچه زبان و ساختار و معنای آن را شکل می‌دهد، نقش‌هایی است که زبان بسته به محیط اجتماعی، زیستی و روانی خود ایفا می‌کند (Janssen,14). از منظر دیگر، روان‌شناس زبان را یکی از رفتارهای ذهنی تلقی می‌کند؛ زیرا در پی واکاوی رفتارهای ذهن بر پایهٔ الگوی محرک و پاسخ است. حال آنکه جامعه‌شناس، زبان را رفتار ذهن در موقعیت‌های اجتماعی تفسیر می‌کند؛ زیرا وی در جستجوی نحوهٔ ابراز روابط مختلف اجتماعی توسط زبان است (Gee,1) .

۲. این دیدگاه را می‌توان از نظریهٔ عدم‌وضع به ازای مرکبات استفاده کرد: (آخوند خراسانی، ۱۸). البته در این خصوص که مرکبات وضع جداگانه‌ای داشته باشند، اختلاف‌نظر است (امیرپادشاه، ۱۳/۲).

۳. برخی از محققان با اشاره به موارد استعمال به انگیزهٔ وضع، قاعدهٔ مذکور را به لزوم عدم‌تأخر استعمال از وضع اصلاح کرده‌اند (خوئی، محاضرات، ۱۳۰/۱).

تشکیل می‌دهد و عمده مطالعات مربوط به مباحث الفاظ، با پیش‌فرض‌گرفتن آن شکل می‌گیرد.

برخی باورمندان به این نظریه می‌نگارند: می‌توان با بازتعریف نظریۀ وضع، آن را در خدمت عملیات استنباط قرار داد (میرباقری، ٥٥تا٥٦)، اما به‌باور ما نظریۀ وضع با چالش‌های بسیاری مواجه است و علی‌رغم نیاز به بازخوانی مبانی این نظریه، مطالعه‌ای در این زمینه صورت نپذیرفته است. این نظریه که موطن آن اصالتاً در علم اصول است، خود را در مقابل بافت‌گرایی (contextualism)[۱] می‌یابد و با التزام به اعتباری‌بودن دلالت در زمرۀ نظریاتِ بازنمودگرا (representational)[۲] قرارمی‌گیرد. این نظریه به‌سبب لحاظ معنا به‌مثابۀ فعالیت آزاد ذهن، در زمرۀ رویکردهای ایده‌آلیستی زبان‌شناختی[۳] قرار می‌گیرد و نظریه‌ای مفهوم‌گرا (conceptualism)[٤] قلمداد می‌شود.

۱. پیشینۀ وضع‌گرایی

مطابق متون اصولی کهن، وضع‌گرایی در بستر تفکر اعتزالی بالیده است و پیشینۀ آن به اوایل قرن چهارم می‌رسد. این دیدگاه در ذیل بحث از حقیقت و مجاز مطرح شد. نظام‌الدین شاشی (۳٤٤ق) می‌گوید: هر لفظی که واضع لغت آن را به‌ازای شیئی قرار داده باشد، در آن شیء حقیقت است (٤۲). وی این نظریه را از استادش، ابوالحسن کرخی (۲٦۰تا۳٤۰ق) از سران معتزله گرفته است؛ چه آنکه جصاص (۳۰٥تا۳۷۰ق) نیز پس از طرح مسئلۀ وضع به دیدگاه کرخی در باب حقیقت و مجاز اشاره می‌کند (جصاص، ٤٦/۱ و ۳٥۹تا۳٦۱). البته ابن‌تیمیه معتقد است که نظریۀ وضع‌گرایی از ابوهاشم جبائی (۳۲۱ق) و در رد ابوالحسن اشعری بر جای مانده است؛ زیرا اشعری مبدأ زبان را توقیفی می‌دانست و آن را به الهام الهی می‌پنداشت و ابوهاشم آن را اصطلاحی (به وضع بشری) می‌دانست (مجموع الفتاوی، ۹۱/۷). در صورت پذیرش این نظریه می‌توان به ریشۀ طرح آن توسط شریف مرتضی (علم‌الهدی، ۹/۱) نیز پی برد. البته نظریۀ وضع تا آن زمان، مراحل آغازین خود را پشت سر می‌گذارد و معتزلیان در عین التزام به وجود معانی موضوع‌له برای هر لفظی، به‌نوعی استقلال نسبی برای معنای مستعمل‌فیه قائل بودند. آن‌ها مجاز را نوعی سرپیچی از معنای موضوع‌له می‌دانستند (شاشی، ٤۲) و آن را به‌سبب صحت سلب به‌عنوان معنای عرضی لفظ قلمداد می‌کردند (جصاص، ۳٦۱/۱) و در اینکه مجاز همواره مسبوق به وضع است و نقش وضع، آماده‌سازی لفظ برای ارادۀ معنای مجازی است، اختلافی نداشته‌اند (زرکشی، ۱۰۲/۳تا۱۰۳).

---

۱. بافت‌گرایی نظریه‌ای معنایی است که بر نقش‌آفرینی بافت در فرایندهای تولید و فهم معنا تکیه دارد.

۲. مطابق این رویکرد، لفظ نمایندۀ معناست که بر مبنای قراداد اجتماعی به جای معنا به کار رفته است. در مقابل این نظریه، ابزارگرایی (instrumentalism) قرار می‌گیرد که مطابق با آن، لفظ نمایۀ معنا نیست، بلکه شکلی از معناست (Keller, 25).

۳. مطابق این نظریه، معنا همان ایده‌ای (مفاهیم، تصورات، اندیشه‌ها، عقاید) (Lycan,66) است که در ذهن انسان ساخته می‌شود (Gracia,16; Hunt,58).

٤. مطابق این نظریه، معنای یک واژه یا تعبیر، همان مفهومی است که همراه با لفظ در ذهن گوینده و شنونده حاضر می‌شود (Lyons,112).

برای تبیین ارتباط مقام وضع با مقام استعمال نیز چهارچوب‌هایی ارائه کرده‌اند که با عنوان علاقه‌های مجاز شناخته می‌شود (ابن‌قدامه، ۴۹۹/۱). این رویه با ظهور سکاکی (۵۵۵تا۶۲۶) دستخوش تحولاتی شد. وی در خصوص استعاره بر این باور بود که لفظ در معنای مجازی به‌عنوان معنای موضوع‌له ادعائی خود استعمال می‌شود (سکاکی، ۱۵۷). این بدان معناست که معنای مجازی نیز به‌نوعی از نظام وضع تبعیت می‌کند. این تغییر نگاه با ظهور ابوالمجد (۱۳۶۲ق) تکامل یافت و مطابق آن، معنای مجازی چیزی جز مصداق ادعایی معنای حقیقی نیست. اساساً مجاز از سنخ معنا نیست، بلکه نوعی تصرف در حوزهٔ مصادیق معنای موضوع‌له است و لفظ همواره در معنای موضوع‌له خود استعمال می‌شود (ابوالمجد، ۱۰۳تا۱۰۸). این دیدگاه مورد استقبال بسیاری قرار گرفت، با این تفاوت که از استعاره به همهٔ اقسام مجاز توسعه یافت (بروجردی، ۲۸تا۲۹؛ خمینی، ۱۰۴تا۱۰۵؛ فاضل لنکرانی، ۵۳۰/۱تا۵۳۱؛ مجتهد تبریزی، ۱۱). مطابق این قرائت آنچه تا قبل به‌عنوان نوعی تخطیِ ضابطه‌مند از قانون، وضع تلقی می‌شد، به‌تدریج در نظریهٔ وضع هضم می‌شود و قرائن کلام که تا پیش از این در تشخیص معنای مقصود ایفای نقش می‌کردند، تنها به‌کار تعیین مصادیق معنای موضوع‌له (معنای مقصود) می‌آیند.

در مقابلِ رویکرد حداکثریِ پیش‌گفته، نظریات دیگری نیز به چشم می‌خورد که تبیینی میانه‌رو از نظریهٔ وضع ارائه می‌دهند. البته اگر به‌دنبال رقیبی جدی برای این نظریه می‌گردیم می‌بایست استعمال‌گرایی سلفی و بافت‌گرایی غربی را مثال آورد. ابن‌تیمیه (۷۲۸ق) طراح نظریهٔ استعمال‌گرایی است که در رد نظریهٔ وضع می‌نویسد: هرکس ادعا کند وضع متقدم بر استعمال است، ادعایی کرده که به حقیقت آن آگاه نیست و آنچه بی‌تردید برای ما معلوم است، تنها استعمال است (مجموع الفتاوی، ۹۶/۷).

وی برای توضیح نظریهٔ خود از فرایند زبان‌آموزی کودک استفاده می‌کند؛ مثالی که در آثار بافت‌گرایان پراگماتیست نیز به چشم می‌خورد و در تبیین سازوکار دلالت‌گری زبان بر معنا همسان است. کودک در خلال آشنایی با اطرافیان خود و آموزش سنت‌ها و رسومات، با زبان نیز آشنا می‌شود. کودکان هیچ‌گاه با واژگان جداافتاده از استعمال روبه‌رو نمی‌شوند. روند زبان‌آموزی کودک از رهیافت گفت‌وگوست و آن‌ها از این طریق با زبان آشنا می‌شوند. این بدان معناست که استعمال، ظرفیت ارائهٔ بستهٔ کاملی از معنا را دارد و می‌توان از رهیافت مراجعه به قرائن استعمال، به شناخت کامل مقصود گوینده دست یافت. مجموعه دیدگاه‌های ابن‌تیمیه را می‌توان در مقولاتی همچون تبعیت دلالت از استعمال (ابن‌تیمیه، بیان تلبیس الجهمیة، ۳۹۳/۸)، اطلاق کلمه بر لفظ در ظرف استعمال نه خارج از آن (همو، مجموع الفتاوی، ۱۰۱/۷)، معنابخشی لفظ در ظرف تقید (همان، ۹۸ و ۱۰۲) و شکل‌گیری تبادر در بستر کاربردهای زبان (همان، ۱۰۵) شمارش کرد. البته ابن‌تیمیه این نظریه را به هدف تقریر دیدگاه ظاهرگرایانه خود طرح کرده است و در واقع در پی انکار وقوع مجاز در قرآن است (همان، ۱۰۷تا۱۰۹).

۲. چالش‌های نظریهٔ وضع‌گرایی

نظریهٔ وضع‌گرایی به دو نظر پاسخی ساده و روشن به پرسش‌های مختلفی چون از نحوهٔ پیدایش زبان، ماهیت معنا، نحوهٔ انتقال ذهن از لفظ به معنا و حقیقت دلالت می‌دهد. اما این نظریه تا چه میزان از دقت‌های زبان‌شناختی بهره‌مند است؟

۲. ۱. جانب‌داری از ایده‌آلیسم زبان‌شناختی

قرن هفدهم و هجدهم شاهد ظهور نظریه‌ای در باب معنا بود که در میان فلاسفهٔ امپریست (Empiricist) رواج داشت (Lowe, 397) و تا پس از قرن بیستم استمرار یافت (Maienborn, 2627). مطابق این نظریه که به نظریهٔ ایده‌ای معنا (ideational theory) معروف شد، معنا همان ایده‌ای (مفاهیم، تصورات، اندیشه‌ها، عقاید) (Lycan, 66) است که در ذهن انسان ساخته می‌شود (Gracia, 16؛ Hunt , 58). یک واژه تنها زمانی در زبانی مشخص به کار می‌رود که گوینده ایدهٔ خود را با آن انتقال دهد و این واژه تنها زمانی معنا دارد که با ایده‌ای پیوند خورده باشد (Keller, 44). اساساً، زبان سیستم دربردارندهٔ راه‌های مختلف برای بیان ایده‌های ذهنی است (Davis, 554, 2002). در این اصطلاح، مراد از برساختگی معنا تلقی آن به‌مثابهٔ چیزی است که سوبژه (آگاهی ارادی) به آن ملتفت می‌شود و دربارهٔ آن می‌اندیشد.

مطابق تفاسیر رئالیستی، معنا متعلق آگاهی قرار نمی‌گیرد و ما آنچه در ذهن خود می‌یابیم یا جلوه‌ای است از جمال مثالی معنا یا چیزی است که فراتر از چهارچوب آگاهی ارادی در ذهن رخ می‌دهد. ایده‌آلیست‌های زبان‌شناختی ممکن است در نگاه معرفت‌شناختی، ایده‌آلیست (عینیت‌گریز) یا رئالیست (عینیت‌گرا) باشند؛ برای مثال هرمنوتیست‌های فلسفی، رئالیست‌های زبان‌شناختی و ایده‌آلیست‌های معرفت‌شناختی هستند و وضع‌گرایان، ایده‌آلیست‌های زبان‌شناسی و رئالیست‌های معرفت‌شناختی هستند. در مجموع، مطابق رئالیسم زبان‌شناختی، ذهن، صیادِ ماهی معنا از آبگیر جهان خارج (عالم مُثُل افلاطونی/جهانِ سوم فرگه‌ای/ساختار آگاهی هیدگری/ساختار زبان سوسوری و...) است.

آیا وضع‌گرایی در زمرهٔ نظریات ایده‌آلیستی محسوب می‌شود؟ آنچه در تحلیل نظریهٔ وضع‌گرایی می‌بایست دقت شود، نوع نگاه وضع‌گرایان به سنخ وجود نفس‌الامری معناست. آیا اصولی‌ها آن‌گونه که فلاسفه به هنگام تحلیل علم حصولی تصوری، از ماهیت به‌مثابهٔ هویتی نفس‌الامری مستقل از جهان خارج و ذهن یاد می‌کنند، نفس‌الامر را به‌مثابهٔ یک جهان سوم (مستقل از جهان خارج و ذهن) تلقی می‌کنند که کائنات آن جهان، گاه تشخص خارجی می‌یابند و گاه تشخص ذهنی؟ اصولی‌ها هیچ‌گاه به این مسئله به‌صورت مستقل توجه نکرده‌اند. اساساً در تفکر شرقی چیزی به نام ثنویّت ذهن و عین مطرح نیست و میان آنچه در دنیای ذهن و جهان خارج می‌گذرد، رابطهٔ مرآتیت و عینیت برقرار است و البته همین دیدگاه

در برخی کتب اصولی هم به چشم می‌خورد (انصاری، ۹۸). با این حال، آیا می‌توان اصولیان را در زمرهٔ طرفداران اندیشیدن ذهن دربارهٔ معنا به شمار آورد؟ از مطالعهٔ تصویری که اصولی‌ها از ماهیت وضع و دلالت ارائه می‌دهند، می‌توان این نظریه را نتیجه گرفت: اولاً، معتقد به لزوم تصور معنا در مقام وضع هستند (مظفر، ۱۰/۱؛ میرباقری، ۵۷) و ثانیاً، مدلولیت معنا را تنها در ظرف تصور، ممکن می‌دانند و تصور ذهنی معنا را مقومِ استعمال می‌دانند (مظفر، ۱۸۱/۱) و دلالت را نیز چیزی جز حضور معنا در ذهن نمی‌دانند (خوئی، اجود التقریرات، ۳۱/۱). صریح‌تر از همه، گاه از معنا با تعبیر وجودات بنائیة یاد می‌کنند (گلپایگانی، ۲۱/۱). وانگهی در تعریفی که برای وجود ذهنی معنا آمده است، آن را به‌معنای لحاظ و تصور ذهنیِ معنا تعریف کرده‌اند (جزایري، ۲٤۷/۱) که خود مؤید مدعاست. نکتهٔ دیگر آنکه وضع‌گرایان لااقل در اسامی عام، در زمرهٔ مفهوم‌گرایان به شمار می‌روند و تنها گروه اندکی از آن‌ها موضوع‌له همهٔ الفاظ را وجودات خارجیه می‌دانند (ایوانکی، ۷۳) و این بدان معناست که معنا چیزی است که آگاهی به هنگام وضع متوجه آن می‌شود و درباره‌اش تأمل می‌کند. البته بسیاری از وضع‌گرایان، ذهنیت را قید معنا نمی‌دانند و معنا را مفهوم غیرمقید به خارجیت یا ذهنیت می‌دانند (اصفهانی، بحوث، ۲۰/۱؛ فاضل اردکانی، ۱۷۱؛ رشتی، ۱۸۳) و برخی نیز از تعلق لفظ به طبیعت معنا سخن می‌گویند (اصفهانی، نهایة الدرایة، ۳۷۲/۱). اما وجود نفس‌الامرِ معنا صرفاً به نحوهٔ لحاظ معنا باز می‌گردد و بر اساس آن، معنا وجودی ذهنی دارد و آگاهی آن را آزادانه اندیشه می‌کند؛ اما معنا هیچ‌گاه مقید به ذهنیت نمی‌گردد. به این ترتیب، نمایه‌گری مفهوم و حیثیت حکایی آن از جهان خارج، مصحح اطلاق الفاظ بر واقعیت‌های جهان خارج است (جزایري، ۲٤۷/۱)، بی‌آنکه به نظریهٔ ارجاعی که معنا را همان محکی خارجی می‌داند، منتهی شود یا مستلزم افتراض وجود معنا در جهان سوم باشد.

بر ایده‌آلیسم وضع‌گرایانه چند اشکال وارد می‌شود: أ. فیلسوفان سینوی و صدرایی بر آن باورند که طبیعت در ضمن افراد محقق می‌شود و نسبت آن با افراد، نسبت آباء به ابناء است (صدرالدین شیرازی، ۸/۲)؛ یعنی طبیعت به تعدد افراد، متعدد می‌شود و وجود منحاز و مستقلی از افراد خود ندارد. به این ترتیب، باید پرسید مراد از طبیعت مطلقه در اصطلاح وضع‌گرایان چیست؟ اگر منظور طبیعتی مستقل از تشخصات ذهنی یا خارجی است که چنین چیزی وجود ندارد و اگر منظور یکی از تشخصات ذهنی است که به‌صورت لابشرط راجع به ذهنیت لحاظ می‌شود، در این صورت متقوم به تشخص‌یافتگی ذهنی خود است و معنای هر واژه برای هر شخص، همان طبیعتی است که در زمان استعمال واژه در ذهن آن شخص محقق شده است و این همان نظریهٔ ایده‌گرایی غربی است که با عینیت‌گرایی تنافی دارد. وانگهی اگر قرار بر لابشرطیت باشد، پس چرا موضوع‌له را فرد خارجی لابشرط خارجیت ندانیم؟ و اگر گفته شود که فرد خارجی در خصوص اشخاص مختلف متفاوت است، پاسخ می‌دهیم که فرد ذهنی نیز متفاوت خواهد بود.

ب. بر فرض که منظور اصولیان از طبیعت مطلقه، صورت‌های ذهنیهٔ کلیه‌ای باشد که ذهن ما با الغـای خصوصیات از افراد طبیعت خارجی و ذهنی در نزد خود ذخیره می‌کند و افراد طبیعت را با آن می‌شناسـد و برای هریک از این صورت‌ها نیز نامی برگزیده است (همان)، پس ذهن با ملاحظهٔ افـراد متحدالشـکل، بـه مقوله‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها روی می‌آورد و برای هر مقوله از نامی خاص استفاده می‌کند و ساختار جهـان خارج، برگرفته از طبقه‌بندی‌هایی است که ذهن ما آن‌ها را صرفاً به‌سبب شباهت‌های صـوری اشـیا سـامان داده است. این نظریه از مفهوم‌گرایی (conceptualism) حمایـت می‌کنـد و کلیـات را پدیـده‌هایی صـرفاً ذهنـی می‌دانـد. مفهـوم‌گرایی فـارغ از نقـدهایی کـه بـه همـراه دارد (Lyons, 113)، بـه عینیـت‌گریزی می‌انجامد؛ زیرا در این صورت هیچ تضمین معتبری بر عینیت ذهنیات با ساختار جهان خارج وجود ندارد، پس هیچ تضمینی نیز برای بین‌الاذهانیت مقولات ذهنی یافت نخواهد شد.

ج. فرض وضع‌گرایان بر آن است که معنا در فرایند تعلیق تشخصات و قیود خارجی و ذهنی بـه وجـود می‌آید و این زمانی است که ذهن به تجزیه و تحلیل داده‌های خارجی روی آورد و معنا را تولید کنـد؛ حـال آنکه معنا اساساً محصول تولیدی ذهن نیست. ما معنا را تولید نمی‌کنیم، بلکه معنا برای ما اتفاق می‌افتد؛ از این روست که نمی‌توان از واژهٔ گربه، معنای موش را دریافت کرد. معنای گربه همان ساختار آگـاهی مـا از واژهٔ گربه است؛ درست بسان ماهیت یک شیء که ساختار و حدود وجودی یک شیء است.

د. آیا تصویرهای ذهنی شامل حالات و کیفیات روانی (وجوداتی که موطن آن‌ها نـه ذهـن، بلکـه روان است) نیز می‌شود؟ اگر ما می‌توانیم بر احساس بالفعل خود از گرسنگی، عشق و... نام بگذاریم و آن نام‌ها را بر احساسات خود به کار ببریم، پس نام‌ها بر چیزی جز مفاهیم دلالت می‌کنند. آیا به‌هنگام اطلاق لفـظ گرسنگی، بر احساس خود یا کوه بر تصویر ذهنی متشخص خـود بـا دو چیـز مواجـه هسـتیم: احسـاس و مفهومی که در ذهن ما از احساس فوق پدید می‌آید؟ مسلماً چنین نیست.

ه. آیا به هنگام شنیدن واژهٔ کوه به چیزی متفاوت از لفظ کوه منتقـل می‌شـویم؟ یـا همـان احسـاس یـا صورتی که با مشاهدهٔ مصداق کوه اتفاق می‌افتد، با شنیدن لفظ کوه نیز به وجود می‌آید؟ بـه نظـر می‌رسـد وجود ملفوظی یا مکتوبِ کوه به همان صورت برای ما آشناست که وجود خارجی یا وجود صوری آن.

بنابراین، هم تلقی معنا به‌مثابهٔ طبیعت مطلقه نادرست است و هم تلقی معنا به‌مثابهٔ صور کلیـهٔ ذهنیـه. در هر دو تلقی، معنا به‌عنوان محصول فعالیت آزاد ذهن و لفظ نیز چیزی بیگانه از معنا قلمداد می‌شـود کـه بر آن وصله شده است. حال آنکه معنا، قالب و نحوهٔ وجودی لفظ است. واژهٔ کوه به همان شـکل بـرای مـا آشناست که وجود خارجی کوه یا تصویر نقاشی‌شدهٔ آن. کوه همان طور که تجلی خارجی می‌یابد، در ذهن من نیز در قالب تصویری یا تصور صوتی یا تصور کتبی، تجلی می‌یابد و از این نظر هیچ تفاوتی میـان ایـن سه فرد وجود ندارد. پس وجود ملفوظی (یا آنچه با نام معنا می‌شناسیم)، فردی از افـراد طبیعـت اسـت کـه

ظرف تحقق آن در ذهن است، بی‌آنکه ذهن در شکل‌دادن به آن نقشی داشته باشد و آگاهی به همان شکل که به وجود خارجی کوه تعلق می‌گیرد و با آن قالب می‌خورد، به وجود ملفوظی آن نیز تعلق می‌گیرد و بدان وسیله قالب می‌خورد. به بیان دیگر، معنا قالب آگاهی ملفوظی ماست. پس نوعی رئالیسم زبان‌شناختی شکل می‌گیرد که مطابق آن، معنا قالب و ساختار آگاهی ما خواهد بود، بی‌آنکه محصول ذهنیت‌پردازی‌های هر یک از ما شود؛ ازاین‌رو مفهوم دقیقاً مانند ماهیت است که هیچ واقعیتی فراسوی ساختار آگاهی یا ساختار زبان ندارد. در واقع همان‌گونه که ماهیت، حد وجودی شیء است و زیادت ماهیت بر وجود، تنها در ذهن به وقوع می‌پیوندد (میرداماد، ٥٠٤)، ذهن نیز برای حدود شناخت خود یا حدود شبکهٔ به‌هم‌تنیدهٔ زبان، وجودی مستقل در نظر می‌گیرد و نام آن را مفهوم می‌گذارد. شاید مناسب باشد رئالیست‌های معنایی را به‌دلیل اصالت‌بخشی به فراذهن، اصالةالوجودی‌های زبانی نام نهاد.

۲. ۲. التزام به دوئالیسم هسته‌گرا

یکی از مؤلفه‌های نظریهٔ سنتی دربارهٔ مفهوم، التزام به وجود هستهٔ مفهومیِ ثابت است. هسته‌گرایی به تفکیک هستهٔ ثابت از تداعیات سیال مفهومی باور دارد. این نظریه بر آن است که هر واژه‌ای، از مفهومی ثابت و یک سری مفاهیم عارضی/حاشیه‌ای (Marginal/incidental) برخوردار است (Melrose, 4) و همین امر، عینیت‌پذیری معنا را تضمین می‌کند؛ برای مثال، هرش با تمایزگذاردن میان معنای فی‌نفسه/لغوی (verbal meaning) و لغیره/معنا برای (significance) (Nagao, 162) در زمرهٔ معناشناسانی قرارمی‌گیرد که عینیت را از رهیافت التزام به هستهٔ ثابت معنایی جستجو می‌کند. برخی نیز از تقسیم ثُلاثی اصلی (denotatum)، ضمنی (connotatum) و شارحه (annotatum) استفاده می‌کنند (Sebeok, 9)، اما معنای اصلی چیست؟

معنای اصلی را با عناوینی چون معنای تحت‌اللفظی (litteral)، روشن و همه‌فهم نیز معرفی می‌کنند (Chandler، 140) و گاه از آن با تعابیری چون مفهومی (conceptual)، شناختی (cognitive)، و گزاره‌ای (propositional) یاد می‌کنند (Armstrong70). مطابق برخی تعاریف، معنای اصلی آن چیزی (object) است که لفظ در وهلهٔ اول و بدون لحاظ متغیرهای فرهنگی بر آن دلالت می‌کند (Cobley, 205) و می‌تواند به‌صورت نسبتاً دقیقی مشخص شود و سرانجام اینکه مورد موافقت همهٔ کاربران قرار می‌گیرد (Armstrong, 70-71). معنای اصلی دربردارندهٔ مؤلفه‌هایی است که پیوسته در کاربردهای واژه انتقال می‌یابد و به نام معنای مقوله‌ای (categorical) معروف است (Langendonck, 79).

وضع‌گرایان با التزام به موضوع‌له ثابت، در زمرهٔ حامیان هسته‌گرایی به شمار می‌آیند، به‌خصوص در ادوار اخیر که به انکار دلالت مجازی لفظ پرداخته‌اند. عرف‌گرایان معتزلی، بر تبعیت مستعمل‌فیه از

موضوع‌له ملتزم هستند (اصفهانی، بحوث، ۱۰٦/۱). به باور آن‌ها برای رسیدن به معنـای جملـه آگـاهی از معنای موضوع‌له لازم است و شناخت گونه‌های استعمال مادامی که به شناسایی معنای حقیقی (موضوع‌له) نینجامد، بی‌فایده است (اصفهانی، الفصول،٤١). به این ترتیب، وضع‌گرایی فاصلهٔ میـان زبـان (lango) و گفتار (parole) را به نفع زبان بر می‌دارد، حال آنکه بافت‌گرایی فاصلهٔ زبان و گفتار را به نفع گفتار برداشـته است.

هسته‌گرایی، عینیت‌پذیری را بر مبنای تعهد و التزام کاربران بـر مفـاهیم هسـته‌ای (معنـای موضـوع‌له) تضمین می‌کند و این یعنی آنکه نوعی همسانی میان موضوع‌له و مستعمل‌فیه به چشم می‌خورد. حال آنکـه جوهرهٔ زبان چیزی جـز اسـتعمال آن در بـافتی مشـخص نیسـت. چنان‌کـه ویتگنشـتاین متـذکر می‌شـود، نام‌گذاری (naming) به هیچ وجه عملی زبانی به شمار نمی‌آید. ما بـا تسـمیهٔ چیزهـا، تنهـا چیـزی را بـر صفحهٔ شطرنج گذارده‌ایم که شایستهٔ نام مهرهٔ شطرنج نیز نیست، نه تـا زمـانی کـه وارد بـازی شـده باشـیم (Pietarinen, 3).

به باور ویتگنشتاین میان آنچه در بدو امر به ذهن خطور می‌کند و کاربردهایی که واژه پیدا می‌کنـد نیـز فاصله است (مک‌گین، ۱۲۲). البته نقد تعریفی که ویتگنشتاین از کاربرد دارد، جایی دیگـر می‌طلبـد؛ امـا تردیدی نیست که نام‌گذاری تبادرات ذهنی به معنا ناشی از نـوعی خطـای راهبـردی در تعیـین خاسـتگاه و ماهیت معناست؛ زیرا آنچه به‌عنوان معنای متبادر شناخته می‌شود، محصول کاربردهایی است که یک واحد معنایی در بافت‌های متنوع پیشین، کسب و به‌عنوان سنتی زبانی حمل می‌کند. زبـان در عـین بهره‌منـدی از نوعی حیات شورانگیز راکد نمی‌ماند و با تحول فرهنگ تغییر می‌پذیرد، بلکـه خـود عامـل تحـول فرهنگـی می‌شود. آنچه سبب تحول زبان می‌شود، تجارب جدیدی است که زبـان در خـلال کاربردهـای اجتمـاعی خود کسب می‌کند؛ مانند هنرپیشه‌ای که از بازی خود تأثیر می‌پذیرد و امکان‌های مختلف خویش را کشف می‌کند و به فعلیت می‌رساند. هسته‌گرایی از نهاد افکار انتزاعی، ثانوی و مسامحه‌آمیز ما بیـرون می‌تـراود و راهزن مکاشفهٔ بی‌واسطه پدیدارزبانی می‌شود. مجموعه نقدهایمان بر هسته‌گرایی به شرح زیر است:

أ. هستهٔ معنایی نمی‌تواند تمامی شرایط لازم و کافی معنایی را در بر داشته باشـد؛ بـرای مثـال، ممکـن است ما هیچ‌گاه به تفاوت میان درخت راش و نارون آگـاه نشـویم. در چنـین حـالتی مشـارالیه‌ها متفـاوت است؛ اما مفهوم آن دو مشترک است و این بدان معناست کـه معنـای مفهـومی دربردارنـدهٔ تنهـا بخشـی از مؤلفه‌های تمایزبخش معنایی است (Johnstone, 156). ممکن است بگوییم که در این صـورت دربـارهٔ چیزی سخن می‌گوییم که آن را نمی‌دانیم (Ibid, 153)، لیکن در چنین حالتی آنچه مورد فهم مشترک قرار می‌گیرد، بی‌تردید از رهیافت ارجاع به مصداق دست می‌آید. پس چرا نتوانیم به جای مفهوم کـه همـواره در بستر دانش نسبی کاربران می‌غلطد، مصداق را جایگزین کنیم. هریک از ما ممکن است مفاهیم مختلفی را

در ذهن داشته باشیم، لیکن با آن مفاهیم، مصادیق مشخصی را اراده می‌کنیم. فردی کوررنگ به‌سبب دریافت‌های ذهنی ناقص خود از رنگ‌ها، صورت مفهومی متفاوتی از آن‌ها در نزد خود دارد، اما به‌هنگام استعمال واژگان مربوط به رنگ‌ها، واژهٔ قرمز را به همان مصداقی ارجاع می‌دهد که فردی بینا ارجاع داده است (Anisfeld,102). از سوی دیگر، ساحت ارجاعی آنگاه شکل می‌گیرد که دربردارندهٔ مؤلفه‌های ارجاعی (indexical component) باشد؛ یعنی مؤلفه‌هایی که در ارتباط با بافت شکل می‌پذیرد (Johnstone, 152)؛ پس در پیوند با بافت است که معنا شکل می‌گیرد.

ب. اگر آن‌گونه که لوریا (Luria) معتقد است، دانشِ مفهومی را شناخت مؤلفه‌های لازم برای تخصیص واژگان به مصادیق خارجی بدانیم (Anisfeld, 102)، ازآنجاکه دانش ارجاعی همواره به‌گونه‌ای خاص شکل می‌گیرد، مؤلفه‌های مفهومی را نیز می‌بایست متغیر تلقی کنیم؛ برای مثال، دانش ارجاعی مالک سگ از حیوان خود احتمالاً با محوریت دم‌تکان‌دادن و حرکات کنجکاوانه این حیوان شکل می‌گیرد، اما دانش ارجاعی یک دزد از سگ، با محوریت دندان‌ها و صدای پارس آن حیوان آغاز می‌شود. پس وجود مقوله‌هایی مشترک میان مالک و دزد تنها پس از نگاه ثانوی ذهن در مفاهیم دریافتی خود و تعلیق ساختار تلفیقی آن مفاهیم شکل می‌گیرد. برایند چنین نگاه ثانوی را نمی‌توان معنا نام گذاشت؛ زیرا در سطح زبانی شکل نمی‌گیرد.

ج. اشکال دیگر نظریهٔ هسته‌گرایی در تمایز محسوسی است که میان مصادیق مفهومی واحد به چشم می‌خورد؛ برای مثال، همهٔ ما مفهوم مشترکی از پرنده در ذهن داریم، حال آن‌که این مفهوم را بر مصادیق مختلفی همچون شترمرغ، مرغ مگس‌خوار، خفاش و پنگوئن اطلاق می‌کنیم و این مصادیق با مفهوم ذهنی‌مان فاصلهٔ زیادی دارد. پس تلقی ما از مؤلفه‌های مفهومی به‌عنوان مجموعه شرایط لازم و کافی ناصحیح است.

د. هسته‌گرایی مبتنی بر گسسته‌انگاری ساختار پدیداری جهان خارج است. آیا پدیدارها ساختاری گسسته دارند؛ یعنی هر پدیداری تنها نمایندهٔ خود است و نه چیز دیگر؟ یا آنکه حقایق هستی اعم از وضعیت‌ها، رویدادها، فعالیت‌ها و اشیا به‌شکل تلفیقی و در پیوند با یکدیگر پدیدار می‌شود؟ ممکن است بگوییم حقایق هستی به‌صورت تلفیقی به ورودی ذهن ما می‌رسد؛ اما ذهن ما از همان ابتدا با تعلیق ساختار تلفیقی آن‌ها به عمل تجرید دست می‌زند و هر چیز را نمایندهٔ تنها خود آن چیز ملحوظ می‌دارد و برای آن نامی ویژه انتخاب می‌کند. این صرفاً ادعاست که با واقعیت شناخت ما ناسازگار می‌نماید. ذهن به جای برش‌دادن اشیا و قطع‌کردن پیوندها، تنها آن‌ها را تا می‌زند و جهان خارج را به شکل مقولات در پیوند ملاحظه می‌کند. این نکته‌ای است که در رویکردهای ساختارگرا جایگاه ممتاز خود را پیدا می‌کند. در این رویکردها نشانه‌های بافتی به‌عنوان عناصر واجد معنا تلقی می‌شود و بر مجموعه مناسبات میان آن‌ها در

فرایند معنابخشی تأکید می‌شود. این مناسبات در قالب تعامل چندسویه از ارجاع متقابل نشانه‌ها به یکدیگر شکل می‌گیرد. ما وقتی مفهومی از خواهر دریافت می‌کنیم که آن را در ارتباط با پدر، دختر، مادر و برادر بازخوانی کنیم (pettit, 5). به این ترتیب واژه در قالب شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته، معنای خود را تولید می‌کند[1] و برای فهم آن باید با ساختار زبان و شبکهٔ واژگانی درهم‌تنیدهٔ آن آشنا بود.

ه. چه چیزی هستهٔ معنایی را از تداعیات آن جدا می‌کند؟[2] لیچ (Leech) معانی ضمنی را دارای پایانی باز[3] و شخصیتی متغیر می‌داند که با اندازه‌گیری و محدوده‌سنجی (معیارهای مشکک) تحلیل می‌کند (Saeed, 21). اما این دیدگاه نیز نادرست است؛ زیرا ما نمی‌دانیم چه مشخصهٔ متواطی، رود را از جوی جدا می‌کند یا تپه باید تا چه اندازه بزرگ باشد تا بتوان به آن کوه گفت؟ مگر نه این است که همواره تفسیری مشکک از معنای واژگان عاطفی همچون عشق، نفرت، گرسنگی و... وجود دارد؟ وانگهی دربارهٔ برخی معانی ضمنی، درک مشترک و پیوسته‌ای وجود دارد. اینکه رُم پایتخت ایتالیا است به‌عنوان معنای ابژکتیو (عینی) تلقی می‌شود و درعین‌حال معنای ضمنی به شمار می‌آید؛ ازاین‌روست که برخی معتقدند چنین معانی ضمنی، حوزهٔ مشترک معانی مبتنی بر دانش گفتمانی و معانی مقوله‌ای (categorical meaning) (اصلی) است و می‌توان تفاوت میان آن‌ها با معنای اصلی را در نظر نیاورد (Langendonck, 82). چنان‌که چاندلر (Chandler) نیز بر این باور است: تمایز میان معنای اصلی و ضمنی فقط در عالم تئوری زیباست و در عمل نمی‌توان میان این دو معنا تمایز شفافی گذارد (Chandler, 141).

٢. ٣. بشری‌دانستن فرایند وضع

تأکید بر نقش انسان در فرایند وضع و حتی استمرار دلالت لفظ بر معنا، از دیگر ویژگی‌های نظریهٔ وضع‌گرایی است. البته وضع‌گرایان دراین‌باره که شعاع تأثیرگذاری انسان تا چه مقداری است، اتفاق‌نظر ندارند؛ برای مثال، شهید صدر با محورگردانی بافت در فرایند پیدایش علقهٔ وضعیه، تا حدودی به سنت بافت‌گرایی نزدیک می‌شود (صدر، ٨١/١). مطابق نظریهٔ خدامحوری نیز خداوند لفظ را دارای صلاحیت برای افادهٔ معنایی خاص می‌آفریند. مطابق برخی گزارش‌ها، ابوالحسن اشعری، ابن‌حزم، آمدی، ابن‌فورک و علامه حلی خداوند متعال را واضع مطلق الفاظ دانسته‌اند (شهید ثانی، ٨١). البته دربارهٔ اختصاص یا

---

١. اصطلاح تولید در این عبارت، متفاوت با آن چیزی است که در میان هرمنوتیست‌های فلسفی رواج دارد و قسیم بازتولید است و البته منافاتی با این نظریه که معنا اتفاق می‌افتد نیز ندارد. تولیدی‌بودن معنا در نزد هرمنوتیست‌ها به‌معنای عینیت‌گریزی معنا و عدم‌امکان کشف معنای متکلم است (Gadamer, 296). تولیدشدن معنا در اصطلاح مدنظر ما، ناظر به فرایندی است که معنا در خلال آن ساخته می‌شود. برخلاف دیدگاه هسته‌گرایی که ازپیش‌ساخته‌بودن معنا سخن می‌گوید؛ معنا در فرایند ارجاع نشانه‌های زبانی به یکدیگر و در خلال عملیات استعمال و در متن بافت زبانی و برون‌زبانی ساخته می‌شود.

١٠. تقسیم‌بندی معنا به هسته و تداعیات یا معانی ضمنیه در چهارچوب نظریهٔ هسته‌گرایی شکل می‌گیرد که بر اساس آن، آنچه جزو هستهٔ معنایی نیست و درعین‌حال از لفظ در بافت استعمال استفاده می‌شود، همان معنای متداعی یا ضمنی است.

٣. منظور از پایان باز آن است که معانی متداعی بسته به افق نگاه کاربران، تربیت خانوادگی، تحصیلات و... متفاوت می‌شود و همانند آگاهی ما از جهان، پایانی باز دارند (Márquez,146).

فراشمولی این نظریه راجع به همهٔ زبـان (رشـتی، ۵۱)، نحـوهٔ آگاه‌سـازی انسـان‌ها؛ چنان‌کـه اشـاعره آن را به‌واسطهٔ انبیای الهی دانسته‌اند (اصفهانی، الفصول الغروية، ۲۳) و برخی نیـز بـه خلـق علـم ضـروری در انسان می‌دانند (مجاهد، ۲) و حتی میزان دخالت الهی در وضع اختلافِ‌نظـر اسـت و پـاره‌ای از نظریـات (مانند نظریهٔ هدایت‌شدن بشـر بـه وضـع لفـظ مناسـب بـا معنـا (اصـفهانی، بحـوث، ۲٤/۱)، بـه نظریـهٔ بشری‌بودن وضع نزدیک می‌شوند.

وضع‌گرایی خصوصاً در سنت معتزلیِ متأثر از ابوهاشـم جبـائی، بـر انسـان‌محوری (اصـطلاحی‌بودن وضع) تأکید دارد. این در حالی است که بافت‌گرایی بر بافت به‌عنوان علت فیاض برای معنا تأکیـد می‌کنـد (Leckie-Tarry, 17). بافت‌گرایان، مشابه تمایز میان کنش‌گـر و محـرک کـنش را میـان انسـان بـه‌عنوان کنش‌گر زبانی و بافت به‌عنوان محـرک کـنش می‌گذارنـد (Blumer, 2). منظـور از کنش‌گـر، شـخص یـا جامعه‌ای است که کنشی به او منتسب می‌شود و منظور از محرک، مصدری است که با اِعمال نفوذ، کـنش خاصی را تحدید یا تعیین می‌کند. ما به‌عنوان کنش‌گر، کنش‌های خود را به‌گونه‌ای خاص شـکل مـی‌دهیم. چه چیزی تعیین می‌کند چه زمانی، چه مکانی، در خطاب به چه کسی، پیرامون چه موضوعی، چگونه، چه الفاظی را تولید کنیم؟ پاسخ روشن است: بافت به‌عنوان مجموعه هنجارها و سنت‌های فرهنگ‌نهاد، بافـت به‌عنوان موقعیت‌هـایی کـه شـتابان می‌آینـد و واکنش‌هـای متناسـبی را ایجـاب می‌کننـد و بافـت بـه‌عنوان زیست‌جهان هریک از ما.

کودکان بدون آنکه از معنای واژه‌ها آگاه باشند، با اعتماد به حدس خود واژه‌هـای اولیـه را می‌آموزنـد و سپس آموخته‌های خویش را در خدمت یادگیری واژه‌های ثانویه قرار می‌دهند. به این ترتیب، بافـت به‌مثابـهٔ دانش کلان نشانه‌شناختی که در بطن خود، حاوی دانش اولیه و ثانویهٔ زبانی نیز می‌شود، عمل می‌کند. واژهٔ مامان را در نظر آورید. کودک این واژه را احتمالاً از رهیافت ارجاع‌های مکرر بـه نزدیـک‌ترین شـخص کـه کانون نوازش، گرما، لبخند و لذت‌بردن است، دریافت می‌دارد. وی کـه بـا صـورت تـأویلی ابـژهٔ خـارجی مواجه می‌شود، نام مامان را بر معنایی تنیده با شرایط بافتی گسترده و متنوع قرار می‌دهد. وی سـپس بـا واژهٔ رفت در جملهٔ مامان رفت، آشـنا می‌شـود و ایـن دفعـه «رفـت» در همنشـینی بـا مامـان حامـل احسـاس ناخوشایند محرومیت از محبت و نوازش خواهد بود. وی این صورت تأویل‌یافته از عمل خارجی را متأثر از دانش زبانی خود از واژهٔ مامان شناخته است، لیکن ایـن دانـش زبـانی به‌مثابـهٔ یکـی از شـرایط بـافتی، بـه شکل‌گیری دانش زبانیِ «رفت» می‌انجامد و نقش نشانه‌ای بافتی برای تأویل عمل خارجی رفتن را برعهـده دارد. آگاهی دستوریِ کودک از صورت ترکیبی مؤلف از نهاد و گزاره در جملهٔ «مامان رفت» نیز دقیقاً تـابع همان شرایط پیشین است؛ یعنی از رهیافت ارجاع به خارج با همان شکل و شمائل تأویل‌یافته‌اش به وجـود می‌آید و دانش نحو بر پایهٔ مجموعه‌ای از نشانه‌های بافتی که شامل دانش زبانی واژگـانی نیـز می‌شـود، بـه

وجود می‌آید. پیوند دانش زبانی با بافت، محدود به این نیز نمی‌شود؛ بلکه این دانش در ساحت بینامتنی نیز به‌عنوان نشانۀ بافتی عمل می‌کند و در شکل‌گیری تأویل‌های متوالی و متغیری که بسته به اقتضاهای متنوعِ بافتی، پیوسته به وقوع می‌پیوندد، سهیم می‌شود. در واقع، بافت تنها متغیر موجود در اتاق آزمایش است. کافی است تا زبان را در سطح آگاهی برآمده از تجربۀ زیسته تحلیل کنیم تا به این حقیقت واقف شویم که بافت نه‌تنها ابزار فهم معنا، بلکه ماهیت آگاهی زبانی ما را تشکیل می‌دهد و زبان با همۀ ویژگی‌های درونی‌اش و حتی ساختار نحوی آن برآمده از بافت است.

۲. ٤. فروکاست معنا به ساحت مفهومی

آسیب دیگر نظریۀ وضع‌گرایی را می‌توان در نگاه تقلیل‌گرایانه‌ای جست که دربارۀ دامنۀ معنایی شکل می‌گیرد و برخی محققان آن را نوعی نگاه نازل به رسالت زبان تلقی می‌کنند (میرباقری، ٦۱)، گرچه ایشان نیز در ادامه معنا را محصور در ساحت مفهومی انگاشته‌اند (همان، ٦۲). وضع‌گرایان از نظریۀ مفهومی معنا (conceptualism) پیروی می‌کنند (خوئی، اجود التقریرات، ۱۳/۱؛ مظفر، ۱۱/۱) تا جایی که برخی با فرض مذکور، دراین‌باره که آیا لفظ بر معانی مراد دلالت می‌کند یا خیر اختلاف‌نظر کرده‌اند (مطابق این نظریه، معنای یک واژه یا تعبیر همان چیزی است که به‌هنگام اطلاق لفظ در ذهن گوینده و شنونده حاضر می‌شود (Lyons, 112).[1] البته این نه بدان معناست که معنا را مقید به وجود ذهنی آن کنیم یا به دوگانگی مفهوم کلی و تشخصات ذهنی آن ملتزم شویم. این نظریه با تقلیل‌بردن معنا به مفهوم، ساحت‌های ارجاعی (وجودات مستقر در جهان متافیزیکالِ[2] نفس‌الامر) و کنشی را از قلمروِ معنا خارج می‌کند. البته برخی اصولیان با انتخاب این دیدگاه که اسامی خاص یا اسامی دارای مصادیق به وجودات خارجی ارجاع می‌دهند (فاضل اردکانی، ۱۷۱)، بر مفهوم‌گرایی تبصره زده‌اند. در میان آرای اصولیان شاید بتوان به رگه‌هایی از کنش‌گرایی نیز دست یافت؛ برای مثال، مطابق نظریۀ ایجادی‌بودن حروف (نائینی، ۲۲/۱)، معنای حروف همان کارکردهای ایجادی آن‌هاست. در پاره‌ای از تقریرهای نظریۀ تعهد نیز جملات خبری برای ابراز قصد حکایت و جملات انشایی برای ابراز امر نفسانی وضع شده‌اند (همان، ۲٤). روشن است که ابرازکردن، فعلی گفتاری است و این نظریه، موضوع‌له جملات را فعل گفتاری ابراز می‌داند.

در مقام نقد و در خصوص ساحت کنشی باتوجه‌به تعهد عینیت‌گرایانه ما راجع به معنا می‌بایست هرآنچه در قلمروِ مقصود متکلم گنجانده می‌شود را در زمرۀ معنا به شمار آورد؛ ازاین‌رو، مقاصد کلام (همچون تهکم، استهزاء، استفهام، تهدید، توبیخ، و مانند آن) نیز بخشی از معنای کلام به شمار می‌آیند.

---

۱. مفهوم‌گرایی به‌عنوان اصطلاحی فلسفی، نظریه‌ای در باب نحوۀ وجود کلیات است که موطن آن‌ها را در ذهن می‌داند، برخلاف نظریۀ رئالیستی که موطن کلیات را در خارج از ذهن می‌داند و نظریۀ نام‌گرایی که برای آن‌ها هیچ موطنی ـنه در خارج و نه ذهن- لحاظ نمی‌کند.

۲. مراد از جهان متافیزیکال در این تعبیر، جهانی است که محکی‌عنه جهان ذهن است و در موقفی فرادستی قرار گرفته است؛ خواه جهان مادی بیرون از ذهن یا جهان فرامادی. وجه تسمیۀ آن به متافیزیکال آن است که مشهود بی‌واسطۀ حس‌آگاهی نیست.

در خصوص ارجاع، آنچه با نام ارجاع به‌عنوان ساحتی معنایی یاد می‌شود چیـزی متفـاوت و بـه‌مراتب گسترده‌تر از مشارالیه اسامی و اوصاف خاص، حروف، اشـاره، ضـمائر و دیگـر شـاخص‌ها همچـون مـن، امروز، اینجا و... است؛ برای مثال، در جملهٔ چه کوه زیبایی! واژهٔ کوه، به کوه خاص خارجی ارجاع می‌دهد یا در آیاتی که سخن از راسخان در علم، اهل‌الذکر و... به میان آمده است، افراد خاصی مراد است و همـان افراد نیز معنای آیه به شمار می‌آیند.[۱] حال باید پرسید: اگر اصولیان معنا را همان مقصـود مـتکلم می‌داننـد، پس چرا بسیاری از آن‌ها آن را محدود در مفاهیم و ساحت‌های ارجاعی را خارج می‌کنند؟ البته اصولی‌ها با توسعه در تعریف مفهوم، آن را شامل صور جزئیه نیز می‌دانند؛ ازایـن‌رو، موضـوع‌له اعـلام را صـور جزئیـه ذهنیه گرفته‌اند (صدر، ۱/۸۸). روشن است که آن‌ها مواردی همچون مدلول جزئی الفاظ عام یا شاخص‌ها را خارج از حریم معنا به‌شمارمی‌آورند. به‌اعتقاد آن‌ها در این موارد لفظ بر همـان معنـای عـام وضـع شـده است و نسبت مفهوم عام به مفاهیم جزئیه نیز تباین است؛ یعنی نمی‌توان با نفس وضع لفظ بـه‌ازای مفهـوم عام وضع، از آن مفاهیم خاص را اراده کنیم. به باور اصولی‌ها تنها زمانی می‌توان مفهوم عام را آیینهٔ مفـاهیم جزئیه قرار داد و وضع به‌ازای مفهوم عام را به عینه همان وضع به‌ازای مفاهیم خاص تلقی کرد که مفهوم عام در زمرهٔ مفاهیم ثانویه به شمار آید، نه مانند انسان که مأخوذ از وجه مشترک میان وجودات خـارجی اسـت (همان، ۸۹). دو نقد عمده بر کلام این دسته از اصولیان وارد می‌شود:

أ. آن‌ها معنای همهٔ الفاظ را مفاهیم می‌دانند، حال آنکه به نظر می‌رسد زمانی که ما مشـغول گفـت‌وگو دربارهٔ جهان خارج هستیم، منظورمان از الفاظ همان چیزهایی است که از آن‌ها صحبت می‌کنیم، نه مفهوم آن چیزها. فرض بگیریم شخصی از ما می‌پرسد منظور شما از کوه در جملهٔ «چه کوه زیبایی!» چیست؟ در پاسخ خواهیم گفت منظور من همان کوهی است که روبه‌روی من قرار گرفته و آن را می‌بینم.

ب. آن‌ها دلالت مستقیم لفظ بر مفهوم جزئی را در طول دلالت لفظ بر مفهوم کلی و بـه‌عنوان دلالـت لفظ بر مصداق مفهوم کلی می‌دانند. حال آنکه به نظر می‌رسد هیچ تفاوتی میان اطلاق کوه بر کـوه جزئـی خارجی، اطلاق امروز بر روز معین و اطلاق حسن بر شخص معین وجود ندارد. حتی واژگانی مانند است، را، در یا ممتنع‌الوجود، اسب شاخ‌دار و ... نیز بر چیزها یا وضعیت‌های خـارجی اطـلاق می‌شـود. اساسـاً زبان برای گفت‌وگو دربارهٔ جهان خارج پدید آمده اسـت.[۲] پـس مـا بـا سـاحت ارجـاعی به‌مثابـهٔ واقعیتـی

---

۱. به اعتقاد نگارنده، ارجاع به‌عنوان ساحتی معنایی زمانی رخ می‌دهد که در حوزهٔ مقصود بالاصالة متکلم باشد؛ماننـد ارادهٔ حضـرت علـی(ع) از آیـهٔ ولایـت، لیکن مصادیق معنا که به‌تبع مفهوم، مشمول حکم در قضیه می‌شوند و مراد متکلم نیستند را نمی‌توان به‌عنوان ساحتی معنایی قلمداد کرد.

۲. مراد ما از جهان خارج، نه جهان طبیعت؛ بلکه دنیایی است که در زیست جهان ما به تأویل رفته است و شامل جهان‌های موازی و ناموازی با جهـان طبیعـت نیز می‌شود. مراد از جهان‌های موازی، جهان‌هایی است که انسان‌ها آن‌ها را آن‌گونه فرض کرده‌اند؛ مانند جهان افسانه‌ها و اساطیر. این جهان‌هـا را ازآن‌رو جهـان موازی می‌خوانیم که فرض می‌کنیم جهان طبیعت این‌گونه است، برخلافِ جهان‌های ناموازی که فراطبیعی و موطن ارواح، فرشتگان، بهشت و... اسـت. واحـد ارجاعی کوه، حکایت‌گرِ وجود خارجی کوه دماوند است، نه توده‌ای انباشته از خاک. همچنین امور اعتباری همچون ملکیت و زوجیت، از وجودات خارجی در

فراشمول مواجه می‌شویم. مطابق این رویکرد، تفاوت ساحت ارجاعی با مفهومی صرفاً در جزئی‌بودن اول (امکان‌نداشتن صدق بر کثیرین) و کلیت دوم است. ساحت مفهومی کوه، من، امروز، اینجا و ... همان حیث انطباق‌پذیری این واژگان بر امور متعدد است و ساحت ارجاعی، حیث انطباق‌یافتگی آن‌ها بر واحد است.

۲. ۵. حمایت از رویکرد بازنمودی

آسیب دیگر نظریات وضع‌گرا را در بازنمودگرایی (representationalism) می‌یابیم. مطابق این رویکرد، لفظ نماینده معناست؛ خواه بسان ایده‌آلیست‌ها، معنا را ایده‌های ذهنی بدانیم یا مانند رئالیست‌های مصداق‌گرا، آن را وجودات خارجی به شمار آوریم. در نظریهٔ ابزارگرایی (instrumentalism)، لفظ نمایه، معنا نیست؛ بلکه شکلی از معناست (Keller, 25). مطابق این نظریه، معنا طبیعت ثانویهٔ لفظ است. البته روشن است که این لزوماً به‌معنای ذاتی‌دانستن دلالت، آن‌گونه که به صیمری منسوب شده است (اصفهانی، الفصول، ۲)، نیست؛ همچنان که نیازی به‌لحاظ مناسبت ذاتی میان لفظ و معنا نیز وجود ندارد، گرچه بسیاری از اصولیان به همین مقدار نیز اقبالی نداشته‌اند (خوئی، محاضرات، ۳۳/۱؛ فاضل اردکانی، ٢٤).

بازنمودگرایی نمی‌تواند تضمین معتبری بر نمایه‌گری لفظ در خصوص اندیشه‌ها ارائه دهد. آنچه به‌هنگام ارتباط زبانی تبادل می‌شود، چیزی جز لفظ نیست و این لفظ بر پایهٔ کنوانسیون‌های اجتماعی بر معنایی خاص نهاده شده است. این کنوانسیون‌ها به‌سبب محذور تسلسل که مورد اشاره «دریدا» قرار می‌گیرد، نمی‌تواند قالب زبانی داشته باشد، پس می‌بایست در شرایط بافتی شکل گرفته باشد، حال آنکه بافت هیچ‌گاه املاگر نمایه‌گری نیست. بافت a تنها می‌گوید لفظ b در فضای ارادهٔ معنای (c) ایراد شده است، لیکن نمی‌گوید b نمایهٔ c است. پس برای تضمین دلالت‌گری b بر c، نیازمند لحاظ b به‌عنوان شکلی از c در بافت a هستیم. به گفتهٔ دیویس (Davis) اندیشه‌ها هیچ‌گاه به‌مانند اشیا مسافرت نمی‌کنن یا افاضه نمی‌گردند. آن‌ها خود را منقوش و امواجی همسان با خود را تولید می‌کنند (Davis, 67). این همان ویژگی مشترک میان نشانه‌هاست. هر کسی با مشاهدهٔ علامت خط‌خوردهٔ چهرهٔ خوک بر روی گوشت متوجه می‌شود که این گوشت مطابق قوانین اسلام تهیه شده است (Keller, 25). لفظ نیز به‌عنوان نشانه‌ای از همین قانون پیروی می‌کند. مطابق نظریهٔ بازنمودی، مسئلهٔ عینیت به‌دلیل نوع شکافی که میان لفظ و معنا لحاظ می‌شود، بغرنج می‌شود. پیشتر دربارهٔ نوع نگاه ابزارگرایانهٔ خود به معنا توضیحاتی ارائه دادیم که بر اساس آن، معنا بُعد ادراکی/تحریکی لفظ است.

جهان طبیعت آن‌گونه که ما آن را به تأویل برده‌ایم، حکایت می‌کنند. بر همین قیاس وجودات خارجی نی‌وجود (هنوز وجود نیافته‌اند) یا حتی ناوجود (امکان وجودشان نیست).

۲. ۶. رویکرد معنایی واژه‌گرا

در تبیین فرایند ارتباط زبانی، دو رویکرد می‌توان داشت؛ با تأکید بر نقش محوری زبان در انتقال معنـا، معناشناسی را یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی دانست یا در مقابل، معنا را محصـول تعامـل بینانشـانه‌ای در شبکهٔ به هم‌پیوستهٔ بافتی معرفی کرد، بی‌آنکه برای نشانه‌های زبانی حسـاب متفـاوتی بـاز کنـیم (صـفوی، ۳٤). این دو نگاه، تأثیر مهمی در سرنوشت معنا خواهد داشـت و بـا مباحـث مهمـی همچـون دوئالیسـم زبان‌ـگفتار (lango-parole) وخودباوری زبانی(linguistic solipsism) ارتبـاط دارد. مطـابق رویکـرد دوم، معنا از تعامل نشانه‌های بافتی به وجود می‌آید. آن معنایی کـه زبـان پیشـکش می‌کنـد رهـاورد تعامـل بینانشانه‌ای بافت پایه‌ای است که در گذشته و در خلال کاربردهای مختلف به وجود آمده و اینک نشانه‌های زبانی در خلال تعامل با نشانه‌های بافتی متفاوت، تجربهٔ معنایی جدیدی را کسب می‌کند.

بی‌تردید، وضع‌گرایی از رویکرد نخست حمایت می‌کند و زبان را در کانون معنابخشی قـرار می‌دهـد و سایر نشانه‌های پیرامونی آن را به‌مثابهٔ قرائن جانبی صارفه و معینه قلمداد می‌کند و با نگاهی اتمی بـه معنـا، معنای جمله را برایند ائتلاف معانی واژگان آن می‌داند. بسا بتوان این دیـدگاه را از نظریـهٔ عدم‌وضـع بـه‌ازای مرکبات استفاده کرد (آخوند خراسانی، ۱۸). مخالف این نظریه (امیرپادشاه، ۱۳/۲) نیـز واژه‌گرایـی را بـاور دارد؛ زیرا اولاً بحث در خصوص هیئات ترکیبی اسمی است و ثانیاً این به‌معنای وضع مرکب بما هو مرکـب نیست، بلکه بحث در آن است که آیا ربط کلامی نیز وضع مستقلی دارد یا خیر؟ (نائینی، ۳۲/۱).[۱]

در سال‌های اخیر گروهی از اصولیان به این حقیقت واقف شده‌اند که نظریهٔ وضع نمی‌توانـد توجیـه‌گر فرایند دلالت باشد: «این نگاه بسیط به وضع، محصول منطق انتزاعی حاکم بر تفکر اصولیان اسـت کـه در آن مسائل به‌صورت بریده از هم و جدا، تحلیل می‌شوند و به ارتباطات میـان آن‌هـا و تـأثیر و تأثرهـا توجـه نمی‌شود و با اینکه در دلالت الفاظ بر معانی امور متعدد انکارنشدنی دخیل‌اند، توجهی به آن‌ها نمی‌شود و دلالت‌ها صرفاً وضعیه و وضع نیز امری بسیط قلمداد می‌شود» (میرباقری، ۵۹). امروزه زبان‌شناسان به این حقیقت واقف شده‌اند که رهیافت واژه‌گرایانه نمی‌تواند به شناخت معنـای مـتن منتهـی شـود و می‌بایسـت ازجمله و حتی متن آغاز کرد (Bilmes,126). اگر زبان را به بازی‌ای تشبیه کنیم، استعمال، شرط صـحت تسمیهٔ واژگان به واحدهای زبانی و معنایی است و تنها در خلال استعمال است که معنا ترشح می‌شود، پس می‌بایست به جای پیش‌داوری دربارهٔ واژگان، بر معنای برآمده از متن تمرکز کنیم و معنای واژه را متـأخر از معنای متن بینگاریم. افزون‌برآن، بر پایهٔ رویکرد بافت‌گرایانه می‌بایسـت نـه فقـط از مـتن، بلکـه از فـرامتن

---

۱. البته نشانه‌هایی از تعدیل نگاه را در کلمات محقق رشتی می‌توان مشاهده کرد. وی می‌نویسد: «شاید مراد غیر از مرکباتی باشد که ترکیب معانی مفـردات آن را تغییر می‌دهد، مگر آنکه در اینجا نیز مدعی عدم‌وضع برای ترکیب شویم و تغییر را به وضع مفردات بدانیم، البته مشروط بر آنکه وضع، منوط به ترکیـب (به‌شـرط ترکیب) نباشد» (رشتی، ۳٤).

به‌عنوان واحد معنایی سخن گفت. مطابق این نگاه، فرایند کدگذاری، فرایندی اقتصادی است و بر تعامل میان نشانه‌ها تمرکز می‌کند. انسان به‌صورت غریزی از رهیافت برهم‌کنشی علائم صورت، حرکات دست، موضوع، دمای هوا، وسائل اطراف و ... مقصود خود را القا می‌کند و چنان‌که در جای دیگری نیز توضیح داده‌ایم ارتباط بشری اصولاً بافت پایه است نه زبان پایه و برای انسان اقتصادی، بافت‌پایگی اقتصادی‌تر از زبان‌پایگی است (کاظمی، ١٦). پس معنا از بافت که چیزی جز ابزارهای تعاملی نیست، ترشح می‌شود و زبان تنها یکی از این نشانه‌های بافتی است.

۲. ۷. وانهادن معنای متکلم

یکی از ابرچالش‌های وضع‌گرایی، وانهادن مراد متکلم و پناه‌بردن به معنای حاصل از متن است. چنان‌که گفتیم وضع‌گرایان در زمرۀ ایده‌آلیست‌های زبان‌شناختی به شمار می‌روند که به نادرست، خود را رئالیستِ معرفت‌شناختی معرفی کرده و مدعی امکان دستیابی به شناخت بین‌الاذهانی هستند. هسته‌گرایی و رویکرد بازنمودی برخلافِ عینیت‌پذیری معنا حرکت می‌کند. هسته‌گرایی، دیدگاهی ایده‌آلیستی است (Fasold,163) و با پذیرش رویکرد بازنمودی نیز نمی‌توان مدعی انتقال‌یافتن مفاهیم ذهنی شد، حال آنکه تنها نشانۀ دادوستد می‌شود. اگر در پاسخی ساختارگرایانه، نشانه‌ها را در شبکۀ به‌هم‌پیوستۀ زبان واجد نقش‌های معنایی بگیریم، در این صورت در تابوت چنین ساختارگرایی که در آن معنا از ارجاع دَوَرانی نشانگان به یکدیگر پدید می‌آید، جسد بی‌جان ساختارشکنی خوابیده است.

مشکل عینیت در تفسیر که رسالت کشف مراد الهی را در سر می‌پرورد، به بحرانی تبدیل می‌شود. وضع‌گرایان علی‌رغم همسان‌انگاری زبان عرف با قرآن، خود را در معرض چالشی معرفت‌شناختی می‌یابند و آن فاصلۀ فرهنگی، جهان‌زیستی و زبانی میان این دو مقطع است. وضع‌گرایی در بستر اصول فقه شکل گرفته است و پای قواعدی چون اصالة‌الحقیقة، اصالت عدم‌نقل، اصالت اتحاد عرفین (آشتیانی، ۱۱/۳) و استصحاب قهقرا را به پیش می‌کشد. این اصول بر پایۀ کنوانسیون‌هایی شکل گرفته که به‌هنگام شک در بروز تغییر و تحولات زبانی به کار می‌آیند (حیدری، ۲۸۵) و رهاورد آن رسیدن به حجت بر فهم است، نه کشف مراد. از میان رویکردهای متن‌گرا، فرامتن‌گرا، مخاطب‌گرا، قصدگرا و فراقصدگرا که امروزه بسته به ویژگی‌های متن رواج دارد، وضع‌گرایی رسالت خود را بر کشف معنای متن قرار می‌دهد تا به دلیلی منجز و معذر برای افعال شرعی (همچون انتساب معنا به خدای متعال) دست یابد. وی فحص از قرائن را به‌منظور دستیابی به حجت تا جایی لازم می‌داند که به عسروحرج (که در شرع مقدس برداشته شده است) نیانجامد. بنابراین، وضع‌گرایی از واقع‌نمایی و کشف مقاصد الهی عاجز است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در نقد وضع‌گرایی گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که این نظریه چه در توصیف فرایند کدگذاری، چه در تبیین ماهیت معنا، چه در ترسیم ساختار وجودی معنا، چه در توضیح ارتباط لفظ با معنا و چه در تشریح فرایند کدگشایی با کاستی‌هایی روبه‌روست؛ ازاین‌رو، به‌نظرمی‌رسد نمی‌توان بر این نظریه در مطالعات ادبی، فقهی و خصوصاً تفسیری اعتماد کرد و به‌جای آن، نظریهٔ بافت‌گرایی پیشنهاد می‌شود. البته بر برخی قرائت‌های بافت‌گرا نیز ایرادهایی همچون عینیت‌ناپذیری یا سیالیت و فرهنگ‌زدگی معانی بافت‌نهاد، وارد می‌شود. نگارنده از میان قرائت‌های مختلف فرمالیستی، پراگماتیستی، رفتارگرایی، مفهوم‌گرایی، هیستوریسیستی، هیستوریکالیتی و شناختی، بر نوعی رویکرد هرمنوتیکی گرایش می‌یابد که با تبیینی فلسفی بر سرشت بین‌الاذهانی فهم زبانی تأکید می‌ورزد و با اتکا بر ویژگی‌های بافتی متمایز قرآن، بر هنجارمندی معانی آن استدلال می‌کند. بی‌تردید گفت‌وگو دراین‌باره مجال دیگری می‌طلبد.[۱]

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، کفایة الاصول، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، ۱٤۰۹ق.

آشتیانی، محمدحسن‌بن‌جعفر، بحرالفوائد، بی‌جا: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱٤۰۳ق.

ابن‌تیمیه، احمدبن‌عبدالحمیم، بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، بی‌جا: ملک فهد، ۱٤۲٦ق.

ــــــــــــــ، مجموع الفتاوی، مدینه: ملک فهد، ۱٤۱٦ق.

ابن‌قدامه، عبدالله‌بن‌احمد، روضة الناظر و جنة المناظر، چاپ‌دوم، بی‌جا: الریان، ۱٤۲۳ق.

ابوالمجد، محمدرضا، وقایة الاذهان، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، ۱٤۱۳ق.

اصفهانی، محمدحسن، الفصول الغرویة، بی‌جا: دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱٤۰٤ق.

اصفهانی، محمدحسین، بحوث فی الاصول، بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ق.

ــــــــــــــ، نهایة الدرایة فی شرح الکفایة، چاپ‌اول، بی‌جا: سیدالشهدا، ۱۳۷٤.

امیرپادشاه، محمدامین‌بن‌محمود، تیسیر التحریر، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۰۳ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، مطارح الانظار، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

ایوان کیفی، محمدتقی‌بن‌عبدالرحیم، هدایة المسترشدین، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

بروجردی، حسین، نهایة الاصول، چاپ‌اول، بی‌جا: افکار، ۱٤۱۵ق.

جزایری، محمدجعفر، منتهی الدرایة، چاپ‌دوم، بی‌جا: دار الکتاب جزایری، ۱٤۱۵ق.

جصاص، احمدبن‌علی، الفصول فی الاصول، چاپ‌دوم، کویت: وزارة الاوقاف، ۱٤۱٤ق.

۱. نگارنده در مقالهٔ «نظریه تفسیری بافت‌گرایانهٔ قرآن، نگرانی‌ها و راهکارها» به این بحث پرداخته است.

حیدری، علی‌نقی، اصول الاستنباط، قم: شورای مدیریت، ۱٤۱۲ق.

خمینی، روح‌الله، مناهج الوصول إلی علم الاصول، قم: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار، ۱٤۱۵ق.

خوئی، ابوالقاسم، اجود التقریرات، چاپ‌دوم، قم: مصطفوی، ۱۳٦۸.

ـــــــــــــــ، محاضرات فی الاصول، چاپ‌چهارم، بی‌جا: انصاریان، ۱٤۱۷ق.

رشتی، حبیب‌الله‌بن‌محمدعلی، بدایع الافکار، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۳۱۳ق.

زرکشی، محمدبن‌بهادر، البحر المحیط، چاپ‌اول، دار الکتبی، ۱٤۱٤ق.

سکاکی، یوسف‌بن‌ابی‌بکر، مفتاح العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

شاشی، احمد، اصول الشاشی، بیروت: دار الکتاب العربی، بی‌تا.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، تمهید القواعد، چاپ‌اول، خراسان: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱٤۱٦ق.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، چاپ‌سوم، قم: دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱٤۱۷ق.

صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، چاپ‌سوم، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.

صفوی، کورش، «کدام معنی؟»، نشریۀ علم زبان، س۱، ش۱، زمستان۱۳۹۲، صص۱۱تا٤۰.

علم‌الهدی، علی‌بن‌حسین، الذریعة إلی أصول الشریعة، تهران: سمت، ۱۳۷٦.

فاضل اردکانی، محمدحسین، غایة المسؤل، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

فاضل لنکرانی، محمدجواد، سیری کامل در اصول فقه، تنظیم محمد دادستان، بی‌جا: فیضیه، ۱۳۸٦.

کاظمی، سیدمحسن، «نظریۀ تفسیری بافت‌گرایانۀ قرآن، نگرانی‌ها و راهکارها»، نقد و نظر، س۲۳، ش۹۰، ۱۳۹۷، صص٤تا۳۰.

گلپایگانی، محمدرضا، افاضة العوائد، چاپ‌اول، قم: دار القرآن الکریم، ۱٤۱۰ق.

مجاهد، محمدبن‌علی، مفاتیح الاصول، بی‌جا: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

مجتهد تبریزی، غلامحسین، الاصول المهذبة، بی‌جا: طوس، بی‌تا.

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ‌پنجم، قم: اسماعیلیان، بی‌تا.

مک‌گین، ماری، ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی، تهران: علم، ۱۳۸۹.

میرباقری، محمدمهدی، «نظریۀ فرایندی‌بودن وضع و تأثیر آن در علم اصول»، نقد و نظر، س۱۰، ش۳ و ٤، ۱۳۸٤، صص٥٤تا۸۲.

میرداماد، محمدباقر، مصنفات، چاپ‌اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱تا۱۳۸۵.

نائینی، محمدحسین، اجود التقریرات، چاپ‌دوم، قم: مصطفوی، ۱۳٦۸.

Anisfeld، Moshe، Language Development From Birth To Three، Psychology Press، 2014.

Armstrong، Nigel، Translation، Linguistics، Culture، Multilingual Matters، 2005.

Bilmes، J. ، Discourse and Behavior، Springer Science & Business Media، 1986

Blumer، Herbert، Symbolic Interactionism: Perspective and Method، University of California Press، 1986.

Chandler، Daniel، Semiotics: The Basics، Taylor & Francis، 2017.

Cobley، Paul، The Rutledge Companion to Semiotics، Rutledge، 2009.

Davis، Andrew Jackson، The Great Harmonia، the New York Public Library، 2006.

Davis، Wayne A، Meaning Expretion and Thought، Cambridge University Press، 2002.

Fasold، Ralph & Connor-Linton، Jeffrey، An Introduction to Language and Linguistics، Cambridge University Press، 2006.

Gee، James، Social Linguistics and Literacies: Ideology in Discourses، Routledge، 2015.

Golumbia، David، The Cultural Logic of Computation، Harvard University Press، 2009.

Gracia، Jorge J. E. ، A Theory of Textuality: The Logic and Epistemology، Albany، SUNY Press، 1995.

Harley، Trevor A. ، The Psychology of Language: From Data to Theory، Psychology Press، 2013.

Hunt، Shelby، Controversy in Marketing Theory For Reason، Realism، Truth، and Objectivity، M. E. Sharpe، 2003.

Janssen، Theo، Cognitive Linguistics، Walter de Gruyter، 2010.

Johnstone، lbert A. ، Rationalized Epistemology، SUNY Press، 1991.

Keller، Rudi، A Theory of Linguistic Signs، Oxford University Press، 1998.

Langendonck، Willy van، Theory and Typology of Proper Names، Walter de Gruyter، 2007.

Langendonck، Willy van، Theory and Typology of Proper Names، Walter de Gruyter، 2007.

Leckie-Tarry، Helen، Language and Context، A&C Black، 1995

Lycan، William، Philosophy of Language: A contemporary introduction، New York، Rutledge، 2nd، 2008.

Lyons، John، Semantics، Cambridge University Press، 1977.

Maienborn، Claudia، Semantics، Germany، Deutsche Nationalbibliothek، 2012.

Márquez، Miguel Fuster، Working with Words: An Introduction to English Linguistics، Universitat

de Valè ncia، 2011.

Melrose، Robin، The Margins of Meaning، Rodopi، 1996.

Nagao، Teruhiko، On Authorial Intention، Hokkaido University، 1991.

Pettit، Philip، The Concept of Structuralism: A Critical Analysis، University of California Press، 1977

Pietarinen، Ahti-Veikko، Game Theory and Linguistic Meaning، BRILL، 2007.

Saeed، John I. ، Semantics، Penguin Books، 1974.

Sebeok، Thomas، The Forms of Meaning، Walter de Gruyter، 2000.